

یادداشت‌های علم در آذرماه ۱۳۵۵

□ اشاره

یادداشت‌های امیر اسدالله علم وزیر دربار محمدرضاشاه پهلوی در هفت مجلد به ویرایش دکتر علینقی عالیخانی چاپ شده است. جلد ششم آن مربوط به سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ است و ما به منظور فهم ذهنیت کارگزاران درجه‌ی اول آن ایام، بخش‌هایی از یادداشت‌های او را در آذر ۱۳۵۵ با تلخیص تمام نقل می‌کنیم، به خصوص که مطالبی هم راجع به افکار شاه سابق راجع به حزب توده و نجات آذربایجان در بردارد:

دوشنبه ۱۳۵۵/۹/۱

صبح ساعت ۸ سفیر آمریکا را پذیرفتم که یادداشت‌های خودم و او را درباره‌ی مذاکرات شاهنشاه و سناتورهای او مقابله کنم. او تلگرافی فرستاده بود که خلاصه‌ی مذاکرات در آن بود، ولی نقایص تلگراف را به او گفتم که مطلب خیلی کم دارد.

بعد شرفیاب شدم، تلگراف سفیر آمریکا را تقدیم کردم که ملاحظه فرمودند. تمام نکاتی که در نوشته‌های من بود و در تلگراف گزارش سفیر به وزارت خارجه نبود، یکی‌یکی ضمن مطالعه، فرمودند: نه، چیز مهمی نیست. ولی من مطالبی که عنوان می‌کنم با قصد انشاء است. می‌دانم چه نتیجه می‌خواهم بگیرم و بنابراین اگر در روند مطالب سکنه‌ای پیدا شد، احساس می‌کنم. عرض کردم: من این مطالب را که در صورت جلسه‌ی خودم

بود، به سفیر تذکر دادم، ولی او یادداشتی نکرد. مثل این که تصور می‌کرد همان که خودش فرستاده است، کافی است. فرمودند: نه، او را مجدداً احضار کن و این نکات را قطعاً به او بگو که مخابره نماید. در این مطالب موضوعی راجع به آذربایجان و حزب کمونیست بود که سناتورهای آمریکایی را شاهنشاه ترساندند. فرمودند: می‌خواهید حزب کمونیست در این جا آزاد باشد؟ آن وقت اگر باز نسبت به ایالتی همان اتفاق آذربایجان بیفتد و حزب کمونیست آن‌جا از حزب کمونیست شوروی تقاضای کمک کند، تکلیف چه خواهد شد؟ آن هم با دکترین برژنف که اگر یک جامعه‌ی سوسیالیستی کمونیستی دچار خطر شود، چه آن جامعه بخواهد، چه نخواهد، شوروی به کمک او خواهد شتافت. من به شوخی عرض کردم: حالا که [جیمی] کارتر این همه سنگ آزادی را به سینه می‌زند، خوب است این جا یک حزب اقلیت کمونیستی خودمانی اجازه بدهیم. سنگ را ببندیم و سگ را بکشاییم تا قدری سبیل آقای کارتر را دود بدهد. شاهنشاه خندیدند. فرمودند: کار خطرناکی است...

سه شنبه ۱۳۵۵/۹/۲

صبح باز سفیر آمریکا را خواستم و اوامر شاهنشاه را به دقت به او گفتم. جواب تشکر [جیمی] کارتر را هم از تبریک همایونی آورده بود. جواب مختصر، ولی

گرم بود. بعد شرفیاب شدم. سوال فرمودند که آن مطالب را به سفیر گفتم؟ عرض کردم: صبح به او ابلاغ کردم. فرمودند: چه گفتم؟ من به دقت تمام را که یادداشت داشتیم، به عرض رساندم. فقط در یک قسمت باز اشتباه کرده بودم. دیروز که به من فرمودند اگر حزب کمونیستی در ایران باشد، این حزب هم ممکن است در ولایات شعبه داشته باشد و کمک از شوروی بخواهد، ولی من با آن که دیروز مطلب را درست یادداشت کرده‌ام، امروز ضمن این مطلب گفتم «و حزب کمونیستی شوروی ایران هم او را تأیید کند و از دو سو کمک بگیرد.» فرمودند: این را اصلاح کن. اگر همان حزب ولایتی هم کمک بخواهد، کلک کنده است. من منظورم حزب بزرگ کمونیستی داخلی نبود که ممکن است آن را تأیید کند. فقط منظورم این بود که آن حزب کمونیست ولایتی ممکن است اعلام خطر کرده، کمک بخواهد، کار تمام می‌شود. به هر حال فوری سفیر را بخواه و به او بگو.

بعد فرمودند، حزب توده که وقتی در ایران بود و قضایای پیشه‌وری پیش آمد، خجالت می‌کشید خودش را کمونیست بنامد. حتا خود را سوسیالیست هم نمی‌گفت. فقط می‌خواست خودش را حزب توده، طرفدار مردم بی‌چاره، جا بزند و این خجالت او هم به واسطه‌ی اعتقاد مردم مسلمان ایران بود که احساس می‌کرد نفی خدا پیش نرود و به هر حال کمونیستی نبود

که شوروی را مجبور به حمایت از آن بداند. گو این که آن وقت هنوز دکترین برژنف هم وجود نداشت.

فرمودند: چیز عجیبی ست که این انگلیسی‌ها هم در آن موقع به ایادی خود و به فراماسون‌ها سپرده بودند که از تجزیه‌ی آذربایجان حمایت کنند. حکیم‌الملک فراماسون که خود نخست‌وزیر بود، به من می‌گفت: اگر قوای ایران از شریف‌آباد قزوین بگذرد، دنیا به هم می‌خورد و من دیگر مسوولیتی قبول نکرده، استعفا می‌کنم و مستشارالدوله صادق، مثلاً مرد مشروطه‌خواه، وطن‌پرست و وزیر خارجه‌ی حکیم‌الملک، به من می‌گفت: شکر خدا که پیشه‌وری تقاضای مهمی ندارد، فقط اتونومی (به لهجه ترکی) می‌خواهد. انگلیسی‌ها هم نظرشان این بود که این لقمه را پیش روس‌ها بیندازند، بعد کردستان و خوزستان را هم خودشان که در عراق بودند، تحت قیادت بگیرند. بقیه‌ی ایران، یک استقلال نیم‌مرده، چه باشد، چه نباشد، به جهنم.

چهارشنبه ۱۳۵۵/۹/۳

صبح حسنی مبارک [معاون رییس‌جمهور مصر] و فهمی را به فرودگاه بردم، راه انداختم. احساس کردم که ته قلب آن‌ها، از این که سوریه همه کاره‌ی لبنان شده، ناراضی‌ست، ولی از این که با سوریه کنار آمده‌اند، راضی هستند. از عراق نگرانی زیاد دارند.

از اخبار مهم جهان موافقت سوریه با تمذید ماموریت [نیروی] حفظ صلح ملل متحد در ارتفاعات جولان است که این دفعه بی‌چانه‌زدن فوری قبول کرد. دیگر پیشنهاد صلح سادات به اسرائیل در صورتی که اراضی اعراب را تخلیه کند. قبلاً کسی حتا جرأت نمی‌کرد، ولی از بین رفتن جراثید پدروسوخته‌ی لبنان، این جرأت را به سادات داده است. خودش هم مرد فهمیده و شجاعی‌ست.

پنج‌شنبه ۱۳۵۵/۹/۴

صبح شرفیاب شدم... فرمودند: وصیت‌نامه‌ی سیاسی من هم که همین است و گفته‌ام ارتش بالاخره در کارها آریتر [داور] است و باید این وصیت‌نامه هم به گوش مردم برسد... نامه [بی] از [ریچارد هلمز] سفیر آمریکا رسیده بود، در مورد زندانیان سیاسی که مورد توجه Amnesty [سازمان عفو بین‌المللی] و غیره هستند. به دقت ملاحظه کرده و فرمودند: این سفیر دوست ماست و این مطالب را با دل‌سوزی می‌گوید. البته هیچ کس حق ندارد بپرسد، ولی به هر حال جواب دادن بهتر از جواب‌ندادن است. منتها از طرف کی جواب داده شود که بعد در دسر تولید نکند؟ با وزیر خارجه و ساواک مطالعه کن.

بر سر کار ماندن و استعفا نکردن [هوبدا] شاهکار است. با آن امریه و بعد هم این آثار بعدی، سر کار ماندن خیلی پررویی می‌خواهد که انسان باید قطعاً سرسختی یا پررویی خاص... را داشته باشد. آخر از خود نمی‌پرسند ما که ۱۲ سال است بر سر کاریم، چه‌طور این مسائل را فراموش کرده بودیم؟ فساد که به ما مربوط نیست، انقلاب اداری که نشد که به ما مربوط نیست، خرابی تعلیم و تربیت که به ما مربوط نیست، خزانه تهی که به ما مربوط نیست، آن هم با این همه پول و پول بی‌حساب. گرانی زندگی که به ما مربوط نیست و باز هم خود را به کری و کوری‌زدن، یاللمعجب.

شنبه ۱۳۵۵/۹/۶

صبح شرفیاب شدم... صحبت‌های دیروز ژوزف کرافت را عرض کردم که می‌گفت قطعاً دستگاه کارتر با شما مخالف خواهد بود، زیرا که دستگاه شما درست برخلاف امل انتخاباتی او عمل می‌کند. اولاً خرید اسلحه این قدر در یک کشور خاورمیانه مصلحت نیست. ثانیاً شما پیشوای گران کردن قیمت نفت هستید.

ثالثاً در کشور شما آزادی نیست. رابعاً human rig [حقوق بشر] رعایت نمی‌شود و غیره و غیره. از او پرسیدم خوب، راه‌حلی که شما برای رفع این عیب پیشنهاد می‌کنید چیست؟ گفت: [یکی] این که شاهنشاه فوری به دیدن کارتر تشریف ببرند و با او مذاکره نمایند. دیگر این که سفیر خودتان را که علناً با دولت سابق بوده، به علاوه، سفارت ایران را به صورت یک کلوب [پلی‌بوی] Playboy درآورده، عوض کنید. به او گفتم برای من جای خیلی تعجب است که شما حرف دشمنان ما را گوش می‌دهید. این که می‌گویید در ایران آزادی نیست، [شعار] slogan دشمنان ماست. این که می‌گویید زندانی داریم، این‌ها کمونیست‌ها هستند و کمونیسم در کشور ما یک مرام غیرقانونی‌ست. اگر آقای کارتر می‌خواهند، ما می‌توانیم کمونیست‌ها را آزاد و حزب کمونیست را هم قانونی کنیم، گو این که به هر صورت هیچ کس حق مداخله در امور کشور ما را ندارد. اما در خصوص اسلحه و اهمیت ایران، فکر می‌کنم آقای کارتر خیلی باهوش‌تر از آن است که یک تصمیم عجولانه بگیرد. بعد هم قیمت اسلحه‌ی ما و مخلفات مربوط آن کم نیست که کشور شما و کمپانی‌های شما بتوانند از آن چشم‌پوشند. بنابراین من به هیچ وجه فکر نمی‌کنم که آقای کارتر تصمیم عجولانه بگیرند، آن هم با اهمیتی که ایران از لحاظ راه نفتی دنیای آزاد دارد. ژاپن ۹۰٪، اروپا ۸۰٪، آمریکای شما ۴۰٪ مصرف خود به این نفت محتاجید. [آیا] این را می‌توانید روی حرکت عجولانه و احمقانه تسلیم کنید؟ من نطق و مصاحبه‌های کارتر را خوانده‌ام، او را خیلی باهوش‌تر از آن می‌دانم که چنین اشتباهی بکند. به علاوه سیاست‌مداران کهن‌کاری مثل دین راسک^۱ و جورج بال دور او را علاوه بر جوانان دارند. حال آمدیم بر فرض محال آقای کارتر چنین اشتباهی کردند و با ما به مقابله و مخالفت برخاستند،

مگر ما مرده‌ایم؟ کفه‌ی ترازو را به آن طرف کج می‌کنیم تا ببینیم بر سر آقای کارتر و دستگاه ایشان چه خواهد آمد. به علاوه مگر فقط آمریکاست که اسلحه دارد؟ مگر فرانسه میراژ ندارد، مگر از خود روس‌ها نمی‌توانیم با تعویض قیمت گاز اسلحه بگیریم، مگر آلمان و انگلیس اسلحه ندارند؟ شما باید از خدا بخواهید که ما در اسلحه‌های [پیشرفته] sophisticated بستگی به شما داریم، آن هم که پول آن را نقد می‌دهیم. به هر صورت من هیچ نگرانی ندارم، چون وضع داخلی ما هم محکم و همه‌ی ملت پشت شاهنشاه ایستاده است. بی‌دلیل هم این مطلب را نمی‌گویم. کشاورز و کارگر که فوق‌العاده راضی‌ست و [بورژوا] ۲ و عمله و غیره هم که به پول رسیده‌اند. احیاناً می‌ماند چند عدد (عن تلکتوتل) می‌خواهد راضی باشد، می‌خواهد نباشد، اهمیتی ندارد. این پدر سوخته هم ارث پدرش را مگر مطالبه کند و گرنه بهداشت و تحصیل رایگان که دارد، دیگر چه گهی می‌خورد؟ مشارکت مردم هم که در همه‌ی امور هست. باری، آقای ژوزف کرافت، شما دوست ما هستید، ولی اگر ماموریتی هم به شما داده‌اند که توی دل ما را خالی کنید، من به شما می‌گویم که کوچک‌ترین اهمیتی به این حرف‌ها نمی‌دهیم و شاهنشاه هم حالاً حالا آمریکا بیا نیستند، خیال‌تان راحت باشد.

به من گفت خیلی تعجب می‌کنم. از تمام اشخاصی که در ایران دیدم، از نخست‌ویر و اغلب وزراء هیچ‌کس با من با این خشونت گفت‌وگو نکرد. گفتم این احساسات خودم از جهت یک ایرانی‌ست که به یک دوست ایران می‌گویم. شما هر چه می‌خواهید تعبیر بکنید. گفت نظر شاهنشاه نیست؟ گفتم شما خودتان شرفیابی داشتید، می‌توانید حدس بزنید که چه اندازه منطبق بر نظر مبارک شاهنشاه من است، ولی من یک کلمه هم در این خصوص با شاهنشاه صحبت نکرده‌ام، چون به نظر من اهمیتی



ندارد. گفت: اتفاقاً در مورد مسافرت آمریکا عین نظر تو را دارند. خیلی خیلی تعجب کرد و وارفت.

باری، شاهنشاه فرمودند: بسیار خوب جواب دادی. مگر این‌ها می‌توانند از موقعیت کشور من یا از خریدهای ما سالیانه با مخلفات ۴ میلیارد دلار و ظرف ده سال حدود پنجاه میلیارد دلار بگذرند؟ اما از نخست‌وزیر و وزیر اقتصاد و غیره بپرس که آن‌ها چه نوع صحبت کرده‌اند. کاش همه مثل تو صحبت کرده باشند. فرمودند: همین الان مشغول مذاکره با وزیر تجارت خارجی شوروی برای خرید توپ‌های دورزن روسی و سایر انواع اسلحه‌ها هستیم. تانک را هم از اروپا و هواپیما را هم از فرانسه می‌خریم تا ببینیم آقایان آن وقت به چه روزی خواهند افتاد.

عصری [اوری لوبرانی] سفیر اسرائیل به دیدنم آمد و به من گفت: یانکلوویچ خیلی نگران شده که میداد شاهنشاه را عصبانی کرده باشد. ژوزف کرافت هم پیش من آمد و به من می‌گفت: سفارت آمریکا، ایران را بد راهنمایی می‌کند که اطمینان می‌دهد کارتر جز راه دولت سابق آمریکا در مورد ایران نمی‌تواند راه دیگری انتخاب کند. هم‌چنین می‌گفت: سناتورهای آمریکا که آمده بودند، حرف سفیر آمریکا را راجع به روابط خوب ایران و اسرائیل قبول نکرده

بودند. از من تأیید خواستند که رفتیم تأیید کردیم. این است مقدار اطمینان سنای آمریکا به عوامل دولت آمریکا.

یک شنبه ۱۳۵۵/۹/۷

صبح شرفیاب شدم... گزارش ضمیمه [سیروس] پرتوی را که با یانکلوویچ کار می‌کند، برای شاهنشاه خواندم. یک دفعه به شدت عصبانی شدند و فرمودند: این پدر سوخته چه طور این مطالب منفی به عقلش رسیده که از مردم نظرخواهی بکند؟ اصلاً این کیست که شما انتخاب کردید، مردک‌های فضول! عرض کردم: مدت‌ها مطالعه کردیم تا او را انتخاب کردیم و ملاحظه فرمودید که مشاور انتخاباتی کارتر هم بود. فرمودند: این هم شد سوال که ایران به صلح منطقه کمک می‌کند یا نه؟ و این هم سوالی‌ست که کسی در بین مردم آمریکا به نظرخواهی بگذارد؟ عرض کردم: اتفاقاً سوال بسیار به‌جایی‌ست و این هم که اکثریت مردم اطلاعاتی از این مطلب نداشته و ۱۰٪ گفته‌اند بلی و ۱۰٪ هم گفته‌اند نه، یک مساله‌ی خیلی طبیعی‌ست و به نظر غلام به این موسسه‌ی بزرگ نمی‌شود ایراد گرفت. فرمودند: خوب، این‌که در ایران آزادی هست یا خیر، یا زندانیان سیاسی زجر می‌بینند یا خیر، به این مردک‌های پدرسوخته چه ربطی دارد؟ عرض کردم، اول دردها را پیدا می‌کنند، بعد دوایش را می‌گویند. به علاوه این مساله حاد و بحث روز در آمریکاست. چه طور ممکن است از آن چشم‌پوشی کرد؟ به نظر غلام او تقصیری ندارد و باید ببینیم برای دواي کار چه پیشنهادی می‌دهد. فرمودند: به من گفته، مگر به تو نگفت؟ عرض کردم: چرا، گفت، ولی باید گزارش کتبی با نظر معاون وزارت اطلاعات اسرائیل بدهد. فرمودند: خوب ببینم، ولی این پدرسوخته‌ها هم بر اثر تحریک نفتی‌ها می‌خواهند دل ما را خالی بکنند. عرض کردم: ممکن است، ولی تا این‌جا غلام مطلبی دال بر تحریک نفتی‌ها

نمی‌بینم. با عصبانیت فرمودند: بسیار خوب، نمی‌بینید که هیچ! باز توضیح عرض کردم که آخر یک موسسه به این بزرگی را گفته‌ایم [چهره] image ایران را در آمریکا و بعد اروپا مطالعه کن و اگر معایبی هست بگو و راه علاج را هم بگو، چه طور می‌تواند از دردها اغماض بکند؟

دیگر چیزی فرمودند و من مطالب جاری و کارهای روز را عرض کردم. ولی معلوم بود تمام مدت عصبانی هستند، چون در جواب عرایض من خیلی به اختصار جواب می‌فرمودند.

خوب، بدیهی است باید این طور باشد. او را از کنگره‌ی عرش صغیر می‌زنند، او ایران را بالاتر و بالاتر و آبادتر و پُر عدل و دادتر... از تمام دنیا می‌خواهد، چه طور می‌تواند چنین مطلبی درباره‌ی ایران بشنود؟

عرض کردم اعلامیه‌ی Amnesty [سازمان عفو بین‌المللی] بسیار بد بود. فرمودند: خیلی، ولی جواب [پرویز] راجی سفیر ما [در انگلستان] بسیار خوب بود. عرض کردم: عیب کار این است که نه رادیو تلویزیون‌ها و نه جراید، جواب ما را نمی‌گویند، ولی گزارش Amnesty [سازمان عفو بین‌المللی] را می‌گویند، چون از بی.بی.سی خیلی به اختصار جواب راجی را شنیدم. فرمودند: درست می‌گویی، اگر جواب راجی را ننویسند و نگویند، به صورت اعلان باید بدهد. فوری تلگراف کن.

رادیو فرانکفورت هم شرح مزخرفی راجع به ساواک گفته بود، به نظر مبارک رساندم. خُلق‌شان تنگ شد. بعد عرض کردم، کارتر هم مثل کندی، به جان صنایع فولادی افتاده، نکند مثل خود او جانش را در این راه بدهد، فرمودند: بعید نیست.

پنج‌شنبه ۱۳۵۵/۹/۱۱

سلام خاص عید قربان در کاخ نیاوران برگزار شد.

هنگام شرفیابی سفرای کشورهای

اسلامی، سفیر کویت، شیخ‌السفراء، نطق تبریکیه را عرض و به چند مطلب اشاره کرد. یکی، از حل مساله‌ی لبنان اظهار خوش‌وقتی [کرد] و هم‌چنین سپاس از توجهات شاهنشاه به این مساله، دیگری، تشکر از پشتیبانی همیشگی شاهنشاه از حقوق مردم فلسطین و سومی، امیدواری به همبستگی عالم اسلام و چهارمی، مساله‌ی قیمت نفت که باید افزوده شود و سرزنش دنیای غرب.

شاهنشاه در جواب همگی به تناسب جواب فرمودند، الا مساله‌ی نفت. خیلی باعث تعجب من شد. بعد که خبرنگاران رفتند و شاهنشاه به‌صرف جای و شیرینی با سفرا نشستند، مساله‌ی نفت و قیمت آن را به تفصیل بیان فرمودند که حق با ما است.

آن‌ها هر چه قیمت وسایل خود را افزایش می‌دهند، کسی به آن‌ها حرف نمی‌زند و کاری ندارد و اگر ما حرفی می‌زنیم که قیمت نفت ما پایین است دنیا خراب می‌شود. حال آن‌که تمام افزایش قیمت در چند سال اخیر در انفلاسیون [تورم] کشورهای غربی ۱٪ هم موعتر نبوده، در صورتی که آن‌ها مثلاً وسایل [تولید] یک کیلووات^۳ برق را که سه سال قبل به ما به ۹۰ دلار می‌فروختند حالا به بیش از ۵۰۰ دلار می‌فروشند. یا قیمت تصفیه‌خانه‌های نفت یا وسایل جنگی و غیره و شاهد مثال زیاد فرمودند که من دیگر این‌جا نمی‌نویسم و بعد هم سفرا را ترغیب کردند که باید قیمت بالا برود. [ولی این‌که] مقدار آن چه باشد، بسته به تصمیم آینده [اوپک] خواهد بود. بعد فرمودند: ۱۸ ماه قبل در کنفرانس بالی من می‌خواستم که قیمت بالا برود، ولی برحسب فشار دوستان از آن صرف نظر کردیم و آن‌ها (دوستان) به ما گفتند ما قول می‌دهیم افزایش آینده‌ی ما اگر کنفرانس شمال و جنوب به جایی نرسد، بیش از ۲۰٪ باشد. ولی همین دوستان اکنون در آب خوابیده‌اند و از ۱۰٪ یا بالاتر نمی‌گذارند (منظور شاهنشاه عربستان

سعودی بود). از آن وقت [تاکنون] انفلاسیون جهانی ۴۰٪ افزایش یافته [است]. حالا اگر ما بخواهیم ۴۰٪ به قیمت نفت اضافه کنیم، آن وقت واقعاً به انفلاسیون جهانی کمک کرده‌ایم و ما چنین چیزی نمی‌خواهیم.

از پنج‌شنبه ۱۳۵۵/۹/۱۱

تا پنج‌شنبه ۱۳۵۵/۹/۱۸

در نوشهر بودم. به ورزش و راه‌رفتن و کارکردن گذراندم.

روز چهارشنبه، ۱۷ [آذر] اسرائیلی‌ها با [منوچهر] گودرزی آمدند و نقشه‌ی تبلیغاتی را به دقت مطالعه و پیاده کردیم تا هفته‌ی آینده به عرض برسانم.^۴

جمعه ۱۳۵۵/۹/۱۹

مصادف با عید غدیر خم بود. مراسم سلام برگزار شد. جلوی هر جمعیتی، شاهنشاه فرمودند، دعا کنید باران بیاید و اتفاقاً امشب باران مفصلی بارید.

یک‌شنبه ۱۳۵۵/۹/۲۱

صبح به رژه‌ی ۲۱ آذر روز نجات آذربایجان رفتیم، چون ترسیدم که سرما بخورم و به علاوه ورم بیضه‌ی پدرسگ بیشتر اذیتم بکند (در اثر هریس).

سه‌شنبه ۱۳۵۵/۹/۲۳

گزارش یانکلوویچ، یعنی پیشنهادات، برای تشکیلات داخلی را شاهنشاه بخوانید و امر بفرمایید چه کنم. باید تصمیم قطعی اتخاذ فرمایید. به دقت ملاحظه فرمودند (این‌جا می‌گذارم) ۵ ولی امروز بدون عصبانیت فرمودند: تصویب می‌شود، اجرا کنید. من تعجب نکردم، چون شاهنشاه را مردی حسابگر و حسابگری دقیق می‌دانم. به هزار دلیل که یکی همین استفاده‌ی کار تبلیغی‌ست و فرمودند: راستی این‌ها که این همه حرص زمین می‌زنند مثل دکتر [کریم] آبادی و مثل سگ هم زندگی می‌کنند،

معنی این کار را نمی‌فهمم. ایادی هر جا ببینی زمین دارد و همین‌طور انداخته و دست نمی‌زند. مردکه هفتاد سال هم دارد، مثل سگ هم زندگی می‌کند، بچه و اولادی هم ندارد (سپهد ایادی دکتر مخصوص شاهنشاه است). عرض کردم، مسالهی ایادی را غلام مطالعه کرده‌ام. فکر می‌کنم وقف امور بهایی‌ها بعد از مرگ خودش می‌کند و گرنه واقعاً این حرص معنی نمی‌دهد.

شاهنشاه یک دفعه مثل این که توجه فرمایند، فرمودند: درست می‌گویی، باید همین‌طور باشد.

چهارشنبه ۱۳۵۵/۹/۲۴

صبح سفیر آمریکا را پذیرفتم. مطلب مهمی بحث نشد. فقط به او گفت اگر دانشگاه‌های آمریکا یا Amnesty [سازمان عفو بین‌المللی] از ما درباره‌ی محبوسین و متهمان سوال کنند، قسمت امور اجتماعی دربار شاهنشاهی به نام امور اجتماعی، بدون کلمه‌ی دربار شاهنشاهی، جواب آن را خواهد داد. خیلی خوشحال شد. گفت: پس باید هرچه از این خبرها داریم پیش تو بفرستیم. گفتیم: بلی. قدری راجع به کاری که در آینده می‌خواهد بکند و از این مسائل صحبت کردیم و رفت.

پنج‌شنبه ۱۳۵۵/۹/۲۵

صبح شرفیاب شدم. مصاحبه‌ی شاهنشاه را با [برنامه‌ی پانوراما در بی.بی.سی] Panorama به عرض مبارک رساندم. به دقت ملاحظه فرمودند. نیم ساعت طول کشید. فرمودند: تعجب است، این دفعه پدروختگی نکرده. بگو فوری منتشر شود، فقط ما ۴۹٪ سهم کارخانجات را به‌طور اجباری به کارگراها نمی‌فروشیم، به‌صورت تشویقی ست، بگو اصلاح کنند. نفت را هم من نگفته‌ام ۱۰ ساله تمام می‌شود، ۲۵ ساله نگفته‌ام. این را هم تصحیح کنید.

شنبه ۱۳۵۵/۹/۳۰

صبح شرفیاب شدم... رسیدم به گزارش یانکلوویچ و طرح تشکیلاتی او که در شمال با دقت پیاده کرده و خوانده بودم. معلوم می‌شود این گزارش روز اول او شاهنشاه را بی‌نهایت عصبانی کرده و من تا این حد منتظر نبودم.

فرمودند: از این پدروخته نرسیدی آخر این نوع سوالات در مورد ایران به فکر جن هم نمی‌رسد، تو مردکه از کجا پیدا کردی و با مردم آمریکا در میان گذاشتی؟ عرض کردم: این دفعه که خودش نیامده بود، گزارش را فرستاده است. باز هم قدری قرقر کردند.

من عرض کردم: به هر صورت ما این‌ها را خواسته‌ایم و آمده‌اند کاری کرده‌اند و حالا طرح اجرایی می‌خواهند. طرح اجرایی هم تصمیمات شدید و تند می‌خواهد که غلام باید اجرا کند. حالا چه شاهنشاه خوش‌شان بیاید، چه نیاید. استدعای غلام آن است که این گزارش اجرایی را ملاحظه فرمایند. یا امر فرمایند اجرا کنم یا نکنم، چون این چیزی نیست که با کج‌دار و مریز و باری به هر جهت بتوان گذراند. به‌علاوه نحوه‌ی کار غلام هم این‌طور نیست و آن هم با الهام از اوامر خودتان است. یا کاری را می‌کنیم، یا قدرت انجام می‌دهیم یا هم انجام نمی‌دهیم. دیگر بین بین ندارد.

فرمودند: خوب، روز دیگر بده، امروز که وقت ندارم. یک مقاله از ژوزف کرافت درآمده بود، بد نبود، تقدیم کردم. فرمودند: قبلاً خوانده‌ام، ولی بد نیست. مصاحبه‌ی شاهنشاه را با اسوشیتدپرس تقدیم کردم، ملاحظه فرمودند.

فرمودند: همان مطلبی ست که به روزنامه‌ی آلمانی گفته‌ام، تازگی ندارد. عرض کردم: به هر حال مسائل آن بی‌اندازه مهم است.

فرمودند: منتشر شود.

در خاتمه عرض کردم این یانکلوویچ با سایروس ونس وزیر خارجه‌ی آمریکا خیلی رفیق است و به درد ما خواهد خورد. چندان خوش‌شان نیامد. خیلی رنجیده‌اند.

سفیر انگلیس دستپاچه پیش من آمد که شنیده‌ایم برای پیدا کردن هواپیمای ساقط شده‌ی ایران در آب‌های یمن (که جریان آن را در جراید سابق گذاشته‌ام)، ایران باز مجدداً خیال عملیات نظامی دارد.^۹

این، کار ما را که افسر و افراد در ارتش مسقط و عمان داریم، دچار مشکل فراوان می‌کند، زیرا حضور افراد ما بر ملا می‌شود. به شاهنشاه عرض کردم، فرمودند: خوشبختانه عربستان سعودی وساطت کرده، وگرنه قطعاً نمی‌گذاشتیم لاشه‌ی اف-۴ ما به دست یمنی‌های جنوبی بیفتند. جواب سفیر را فوری دادم. خیلی خوشحال شد. ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- دیوید دین راسک David Rusk (۱۹۰۴-۱۹۰۹) از ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۱ رییس بنیاد راکفلر و از ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۹ در دوران ریاست جمهوری جان کندی و لیندون جانسون، وزیر امور خارجه‌ی آمریکا بود.
- ۲- در متن به لاتین نوشته شده است.
- ۳- در یادداشت به اشتباه کیلووات ساعت نوشته شده است.
- ۴- منظور کارشناسان آمریکایی (گروه یانکلوویچ) است که در یادداشت‌ها در چند مورد به تسامح «اسرائیلی» ذکر شده‌اند. منوچهر گودرزی به ویراستار یادآور شد که در این جلسه حضور نداشته است.
- ۵- در گزارش یانکلوویچ (برنامه‌ی تماس با مطبوعات در ۱۹۷۷ و نحوه‌ی تماس با دولت تازه‌ی آمریکا) به‌دنبال این یادداشت آمده است.
- ۶- پانوراما یکی از برنامه‌های هفتگی بی.بی.سی است که به تفصیل به بررسی یکی از مسائل مورد توجه روز می‌پردازد. برنامه‌ی مورد اشاره در این یادداشت درباره‌ی ایران بود.
- ۷- این هواپیمای هنگام پرواز تمرینی بر فراز خاک عمان (؟) به‌وسیله‌ی آتشبارهای یمن جنوبی سرنگون شد.